# جلسه 9-233

**سه‌شنبه – 03/07/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از این‌که وارد مسأله دو بشویم، راجع به بحث تشبه رجال به نساء که عرض کردیم مشهور می‌‌گویند هر لباس مختص زنانه را مرد بپوشد حرام است این دلیل ندارد الا روایت عمرو بن شمر بود که لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء‌ بالرجال که ما گفتیم هم سندا ضعیف است هم قدرمتیقن از تشبه که مخنث شدن مرد هست بیش از این ظهور ندارد و لو به قرینه این‌که در روایت دیگر آمده بود و هم المخنثون.

## دلالت روایت ضعیف جابر بن جعفی بر حرمت تشبه مردان به زنان در لباس تمام است

و لکن دو روایت هست در اینجا ممکن است کسی بگوید دلالت این‌ها تمام است. یک روایت در خصال هست از جابر بن جعفی راجع به احکام نساء: لیس علی النساء اذان و لا اقامة و لا جمعة و لا جماعة، ‌تا اینجا می‌‌رسد می‌‌گوید:‌ و لایجوز لها ان تتطیب اذا خرجت من بیتها و لایجوز لها ان تتشبه بالرجال لان رسول الله صلی الله علیه و آله لعن المشتبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال. گفته می‌‌شود این روایت بعید است که بخواهد در سیاق نهی از آرایش و عطر زدن در حال خروج از منزل و بقیه احکام تعبدیه زنان بیاید بگوید حرام هست که زن همجنس‌گرا بشود. این احکام فردیه را دارد مطرح می‌‌کند، ‌نباید هنگام خروج از منزل عطر بزند، ‌نباید بی‌اذن زوج از منزل خارج بشود، ‌بعد ناگهان بگوید و حرام است همجنس‌گرا بشود و با زنان دیگر استمتاع بکند‌، این خیلی بعید است. و لذا اگر سند این روایت تمام بود بعید نبود که از این روایت استفاده کنیم مطلق تشبه حرام است، تشبه رجال بالنساء، تشبه نساء بالرجال و لو در لباس‌شان.

صرف تستر،‌ عرفا تشبه نیست

منتها اگر سند این روایت تمام بود ما فقط می‌‌گفتیم تشبه در جمیع ملابس نه فقط کفش خانمش را، دمپایی خانمش را می‌‌پوشد می‌‌رود، ‌حیاط این هم حرام باشد. این تشبه مطلق نیست، عرفا نمی‌گویند تشبه هذا الرجل بالنساء. نه، آنی که عرفا جمیع ملابسش را ملابس زنانه قرار می‌‌دهد او از این روایت حرمتش استفاده می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! عرفا بگوید هذا تشبه بالنساء، ‌صرف این‌که کفش زنانه را بپوشد نمی‌گویند تشبه بالنساء. صرف این‌که یک بخشی از لباسش شبیه لباس زنانه است ولی عمده لباسش لباس مردانه است نمی‌گویند تشبه بالنساء. ... این‌جور که شما مطرح می‌‌کنید، کفش پاشنه‌بلند بله، او عرفا تشبه است. باید عرف صادق بداند که به قول مطلق که این مرد تشبه بالنساء. صرف این‌که دمپایی زنانه بپوشد این صدق نمی‌کند تشبه بالنساء. یا فرض کنید لباس زیر زنانه می‌‌پوشد، ‌لباسش را شسته خیس است، ‌بر می‌‌دارد لباس زیر همسرش را می‌‌پوشد ولی ظاهر لباس‌هایش لباس‌های خودش است، ‌این عرفا نمی‌گویند تشبه بالنساء.

مهم این است که سند روایت ضعیف است، مجاهیل در این روایت زیاد هستند.

## صحیحه سماعة بن مهران بر فرض دلالت بر حرمت تشبه بکند، نمی‌تواند مفسر روایت لعن الله المتشبهین باشد

روایت دوم همان روایت دیروز است که در کافی به سند صحیح نقل کرده. احمد بن محمد بن خالد برقی عن عثمان بن عیسی عن سماعة‌ بن مهران عن ابی عبدالله فی الرجل یجر ثوبه قال انی لاکره ان یتشبه بالنساء. که این هم مربوط به تشبه است که اتفاقا در لباس نیست‌، در کشاندن لباس در روی زمین هست. این زنان در آن زمان لباس‌هایشان را جوری می‌‌دوختند که یک مقداری روی زمین کشیده می‌‌شد. این هم با قرینه استعمال شده در این مورد تشبه در راه‌رفتن و در لباس. و بیش از کراهت هم از آن استفاده نمی‌شود، حرمت از آن استفاده نمی‌شود. و دلیل هم نمی‌شود که اطلاق لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء بگوییم ظهور اطلاقی دارد در آن چیزی که شامل تشبه در لباس هم بشود. نه، ‌اینجا با قرینه استعمال شده در این روایت سماعه در این معنای موسع و خود این روایت هم که دال بر کراهت است و نه حرمت.

[سؤال: ... جواب:] استعمال اعم از حقیقت است. در این روایت قرینه داریم که تشبه بالنساء را امام تطبیق کردند بر جر الثوب اما این‌که اطلاقات لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء هم شامل این فرد بشود این احراز نمی‌شود. از قدیم به ما گفتند استعمال اعم از حقیقت است. رأیت اسدا یرمی دلیل نمی‌شود که اسد حقیقت باشد در رجل شجاع. ... اگر یک جایی بگویند که انسان حرام‌گوشت هست، دلیل نمی‌شود که لاتصل فی اجزاء مالایؤکل لحمه شامل انسان هم می‌‌شود. ... اینجا هم ما همین ادعا را می‌‌کنیم، ‌شبهه انصراف دارد لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء به همان تشبه در تخنث. ... عمده اشکال ما این است که این روایات ضعیف است و این روایت سماعه هم که بیش از کراهت دلالت نمی‌کند. ... ما روایت جابر بن جعفی را فقط اشکال سندی کردیم، گفتیم دلالتش تمام است، اشکال سندی دارد.

[سؤال: ... جواب:] انی لاکره ظهور در حرمت ندارد ولی منافات با سایر ادله‌ای که دال بر حرمت است نخواهد داشت.

[سؤال: ... جواب:] استعمال مع القرینة‌ دال بر این نیست که ظهور اطلاقی این لفظ هم شامل این معنای مستعمل‌فیه بشود. مثل رأیت اسدا یرمی. این معنایش این نیست که اسد مطلقا شامل رجل شجاع بشود. الماء إما مطلق أو مضاف دلیل نمی‌شود که ماء عند عدم القرینة شامل ماء مضاف هم بشود. ولی وقتی می‌‌گویند الماء إما مطلق أو مضاف این ماء اعم از ماء مطلق و مضاف است، خودش دارد تقسیم می‌‌کند الماء إما مطلق أو مضاف. استعمال علامت حقیقت نیست.

## مسأله 2: اوصاف غصبی لباس

مسأله دوم که در عروه مطرح کرده این است: اذا صبغ ثوب مباح بصبغ مغصوب فالظاهر انه لایجری علیه حکم المغصوب لان الصبغ یعد تالفا فلایکون اللون لمالکه لکن لایخلو عن اشکال ایضا.

فرع اول: نماز در لباس رنگ شده با رنگ غصبی

این مسأله ادامه دارد و متضمن چهار فرع هست، اولین فرعش همینی است که خواندیم. راجع به این‌که اگر لباس مباحی را با رنگ غصبی رنگ بکند، بعد این لباس را در نماز بپوشد، آیا نمازش باطل است یا صحیح است؟

صاحب عروه: رنگ لباس، تالف است و لذا نماز صحیح است

صاحب عروه می‌‌گوید که نمازش صحیح است هر چند خالی از اشکال نیست یعنی خالی از احتیاط مستحب نیست. احتیاط مستحب این است که به این نماز اکتفاء نکند و لکن فتوی اگر بخواهیم بدهیم فتوی این است که نماز در آن صحیح است. چرا؟ صاحب عروه تعلیل کرده فرموده چون عرفا این لون تالف است پس دیگر باقی بر ملکیت مالک رنگ نیست. این رنگ لباس، ‌دیگر ملک صاحب لون، ‌صاحب رنگ نیست و لذا تصرف در آن مانعی ندارد.

مرحوم نائینی: لباس رنگی مشترک است بین مالک رنگ و مالک لباس و لذا نماز باطل است

مرحوم نائینی در حاشیه عروه فرموده که این مطلب درست نیست. ظاهر این است که این رنگ لباس باقی است بر ملک مالکش و نتیجه این خواهد بود که این لباس مشترک می‌‌شود بین مالک ثوب و مالک صبغ. این لباس که رنگ نکرده بودی چند می‌‌ارزید؟ می‌‌گوید ده هزار تومان، ‌حالا که رنگش کردی چند می‌‌ارزد؟ بیست هزار تومان. این ثوب مشترک می‌‌شود به نسبت قیمت بین شمای صاحب ثوب و بین این آقای صاحب صبغ. تعبیر مرحوم نائینی این است:‌ و کون الثوب مشترکا بین المالکین بنسبة القیمة و احتمال کونه من التالف ضعیف. این‌که صاحب عروه فرمود که این صبغ یعد تالفا، ‌عرفا تالف است این احتمال ضعیفی است. و لذا از نظر مرحوم نائینی نماز در این لباسی که با رنگ غصبی رنگ شده باطل است.

مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری هم فرموده لایترک الاحتیاط، ‌احتیاط واجب این است که در این لباسی که با رنگ غصبی رنگ شده نماز نخوانند.

بیان اول مرحوم خوئی: ما‌نحن‌فیه مانند چایی درست کردن با چایی غصبی است که مسلما اشکال دارد

مرحوم آقای خوئی دو تا مطلب اینجا فرموده. اول تقویت کرده اشکال را، ‌این اشکال که در این ثوب مصبوغ به صبغ غصبی جایز نیست که با این ثوب نماز بخوانیم، اول آقای خوئی آمده این مطلب را و این اشکال را که مرحوم نائینی هم مطرح کرده، مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری مطرح کرده تقویت کرده. بعد تفصیل داده. اول فرموده که عرفا این رنگ تالف نیست، بلکه این رنگ باقی است. چه فرق می‌‌کند این مثال با این‌که کسی چای دیگری را غصب کند، با آن چای دم کند، بعد آن تفاله چای را کنار بزند، ‌بعد چایی بریزد بگوید آبش که برای خودم بود، ‌آن چای غصبی هم که رنگ داد به این آب، من که چای غصبی نمی‌خورم، من دارم آب جوش خودم را می‌‌خورم. آیا کسی ملتزم می‌‌شود این آقا حلال است این چایی را بخورد؟

[سؤال: ... جواب:] قیمت بیشتر شده که آن لباس هم که رنگ می‌‌کنند قیمتش بیشتر می‌‌شود. فرق نمی‌کند. منتها صاحب عروه گفت که آن صبغ یعد تالفا، ‌آقای خوئی می‌‌گوید کی عرفا به آن صبغ می‌‌گویند تالف؟ ‌مثل این چای می‌‌ماند‌، رنگ این آب جوش را عوض کرد، ‌حالا تفاله چای غصبی را بگذارد کنار یا اصلا این چایی‌های نپتون هست که کیسه‌ای است، از هم حجره‌ایش بر می‌‌دارد می‌‌زند در آب جوش یا فرض کنید که اصلا چون این آقا آدم متدینی است، ‌یک شخص دیگری غصب کرد این چای کیسه‌ای مردم را، با آن چای درست کرده و آن چای کیسه‌ای را در آورد و گذاشت این چای را جلو حاج آقا، ‌این حاج آقا می‌‌تواند این چایی را بخورد؟ آقای خوئی فرموده که این‌ که قابل التزام نیست.

واضح‌تر از این‌، این است که کسی روغن غصبی را بیاورد بریزد روی برنج، بعد برنج که دم کشید، برنج از خودش است، روغن نداشت که رفت از حجره همسایه‌اش یک مقدار، ‌گفت روغن کرمانشاهی برایش آوردند حیف است خودش تنها بخورد، ‌یک قاشقی از آن روغن برداشت آورد ریخت روی برنج خودش و بعد کسی ملتزم می‌‌شود که حلال است این برنج را بخورد چون آن روغن عرفا تالف است؟ یا کسی با شکر غصبی شربت درست کرد، جایز است این شربت را بخورد بگوید عرفا دیگه آن شکر تالف است؟ کی عرفا تالف است؟ آن شکر اجزائش در این شربت هست منتها متفرق شده، آن رنگ هم اجزائش در این لباس هست منتها متفرق شده.

و لذا ایشان فرموده در ابتداء که لاینبغی التامل فی عدم جواز الصلاة فی الثوب المصبوغ فی محل الکلام.

بیان دوم مرحوم خوئی: رنگ لباس رنگی جرم ندارد و وصف محض است، لذا نماز صحیح است

بعد ایشان فرموده که و لکن بعد ما فکر کردیم دیدیم باید تفصیل داد. ما دو جور رنگ داریم: یک رنگی که جرم دارد و یک رنگی که جرم ندارد، آهن را شما رنگ می‌‌کنید جرم دارد، دیوار را رنگ می‌‌کنید، جرم دارد. بله، این رنگ جرم دارد و باقی است بر ملک مالکش و تصرف در آن حرام است چون این رنگ غصبی است. اما لباس که رنگ می‌‌شود اصلا جرم ندارد مثل رنگ موی سر بانوان. این رنگی که می‌‌کنند می‌‌شورند می‌‌رود و آن رنگی که می‌‌ماند جرم ندارد و لذا غسل‌شان صحیح است، ‌وضوء‌شان صحیح است. مثل حنا. رنگ لباس جرم ندارد. و لذا یک وصف محض برای لباس است. و ما گفتیم در محل خودش که اگر عین ملک شخصی باشد محال است عقلائا که وصف این عین بگوییم ملک او نیست، ‌ملک دیگران است. عقلاء تفکیک نمی‌کنند بین مالکیت عین با مالکیت اوصاف عین، هر کی مالک عین است مالک اوصاف عین هم هست. بله، علت گران شدن عین هست، ولی خودش ملکیت مستقله ندارد.

مثلا شما یک فلز نقره را دادید کسی انگشتر ساخت، ‌وصفی پیدا کرد، نمی‌شود بگوییم که خود فلز مال شماست، ‌آن وصف انگشتریش مال دیگران است، این عقلائی نیست. این آبی که گذاشتید خنک شد آب مال شماست ولی چون در یخچال غصبی خنک شد خنکیش مال صاحب یخچال است. عقلائی است و لو آب خنک گران‌تر از است در تابستان از آب گرم.

این محصل فرمایش آقای خوئی است.

اشکال: طبق فرمایش آقای خوئی در بحث خیار غبن، مالک رنگ شریک در مالیت است

ما راجع به فرمایش آقای خوئی دو تا مطلب داریم عرض می‌‌کنم.

مطلب اول این است که یک نکته‌ای مورد غفلت قرار گرفته در کلمات آقای خوئی ولی مرحوم نائینی در حاشیه‌اش اشاره کرد. و آن نکته را ما اجازه بدهید با ذکر یک فرعی از بحث خیار غبن توضیح بدهیم.

در بحث خیار غبن مطرح کردند گفتند مثلا اگر یک شخصی فرض کنید مقداری مس به زید بفروشد، ‌اما مغبون بوده این بایع، ارزان فروخت، خبر نداشت که مس هم گران شده. یک کیلو مس فروخت، ‌این مشتری هم سریع رفت با این مس یک ظرف زیبای مسی درست کرد. مثلا آن مس اگر بود پنجاه هزار تومان الان این ظرف مسی شده یک ملیون تومان. بایع فهمید مغبون شده، زنگ زد به مشتری، گفت آقای مشتری! من مغبون شدم فسخ می‌‌کنم معامله را. خیار غبن دارد دیگه. فسخ کرد. بحث شده که این مشتری کاری کرد در این عین که وصف کمال در او حاصل شد، این وصف کمالش چی می‌‌شود؟

مرحوم شیخ انصاری فرموده که این بایع و این مشتری شریک می‌‌شوند در این ظرف مسی به نسبت قیمت. این مس چقدر ارزش دارد؟ صد هزار تومان چون پنجاه هزار تومان فروخت مغبون بود، قیمت بازار بود صد هزار تومان. الان چند می‌‌ارزد این ظرف مسی؟‌ یک ملیون تومان. یک دهم این ظرف مسی مال آن بایع که مبغون بوده، ‌نهم دهمش مال این مشتری که غابن بوده.

مرحوم آقای خوئی در آن بحث فرمودند جناب شیخ! اگر مرادتان شرکت غابن و مغبون هست در عین این ظرف مسی، درست نیست، دلیل ندارد این حرف. هر کی مالک عین است مالک وصف عین هم هست. اگر مقصودتان این است که این مشتری غابن شریک است در مالیت ظرف مسی، ‌شرکت در مالیت آن دارد، بله، عقلائی است. عقلاء همین را می‌‌گویند، ‌عقلاء‌ می‌‌گویند این مشتری غابن بعد از فسخ بایع که مغبون است شریک است در مالیت این عین.

فرقش چیه؟ ایشان می‌‌گویند فرقش این است: اگر شریک در عین بود و لو این وصف کمال زایل می‌‌شد بدون تفریط، حواس‌شان نبود، ‌مثلا فرض کنید آتش‌سوزی رخ داد، این ظرف مسی در حرارت درجه بالا از بین رفت تبدیل شد به همان حال مس، دیگه این مشتری حقی ندارد، تمام شد. اگر شریک در عین بود کارش نمی‌شد بکنیم. شرکت در مالیت است که می‌‌گویند تا این وصف کمال هست که این ظرف مسی گران‌بها است، ‌شمای مشتری که غابن هستید، ‌شریکید در مالیت این. یعنی باید بایع بعد از فسخ این بیع ارزش این وصف کمال را به شما بدهد یعنی از یک ملیون، نهصد هزار تومان شما شریکید در مالیت این مال، ‌باید به شما نهصد هزار تومان بدهد. اما شریک در عین نیستید. آقای خوئی فرموده سیره عقلائیه این است.

و هکذا اگر گوسفند لاغری را بخرید از یک شخصی، ارزان خریدید، قیمتش یک ملیون است، ‌او به شما داد هشتصد هزار تومان، نمی‌دانست گوسفند گران شده، بعد شما آوردید خانه، اینقدر به این رسیدید، این گوسفند لاغر شد گوسفند چاق. بایع زنگ زده که من مغبون شدم، ‌فسخ می‌‌کنم معامله را، ‌همین بحث پیش می‌آید. شمای مشتری شریکید در این گوسفند اما نه در عین؛ در مالیت این گوسفند به نسبت زیادی قیمت. اما اگر این گوسفند دومربته لاغر بشود، نه دیگه، ‌بر گردد به حالت اول، ‌دیگه شمای مشتری حقی ندارید چون که وصف کمال از بین رفت.

مرحوم آقای خوئی در فتوی در منهاج الصالحین وفا نکرده به این مبنای خودش و بر اساس این مبنای خودش پیش نرفته. در منهاج الصالحین فرموده در همان مثال ظرف مسی که این بایع وقتی فسخ کرد به مشتری می‌‌گوید این مس‌های ما را برگردن! مشتری می‌‌گوید من این‌ها را ظرف کردم، ‌شده یک ملیون شده قیمتش، بایع می‌‌گوید به من چه، ‌مگه من گفتم ظرف کن، بده بیاد. می‌‌گوید لااقل مزد کارم را بده! آقای خوئی در منهاج الصالحین فرموده که بایع می‌‌گوید که چه مزدی، ‌مگه من گفتم این کار را بکن؟ این بایع مغبون حالا صاحب یک ظرف مسی یک ملیونی شده بدون هیچ هزینه. آقای خوئی در فتوی این‌جور فرمودند ولی انصافا آن بحث استدلالیش قوی است و عده‌ای از فقهاء به آن ملتزم شدند یعنی ملتزم شدند آن مشتری که غابن هست، ‌شریک هست در مالیت این ظرف مسی به نسبت این وصف کمالی که در آن ایجاد کرده. آقای سیستانی فتوی همین‌جور می‌‌دهد. و درست هم همین است، سیره عقلائیه همین است.

و لذا در مانحن‌فیه باید این بحث را آقای خوئی مطرح می‌‌کرد. این‌که مدام ما بگوییم این رنگ لباس وصف است جرم ندارد، قابل ملکیت مستقله نیست این‌که کافی نیست که. چاقی آن گوسفند هم ملکیت مستقله ندارد، ظرف مس شدن آن فلز مس هم ملکیت مستقله ندارد ولی خود شما در بحث استدلالی فرمودید منشأ می‌‌شود که آن مشتری غابن شریک بشود در این مالیت عین به نسبت این اضافه قیمتی که ایجاد کرده. و لذا اینجا هم لقائل ان یقول کما قال به المحقق النائینی که صاحب صبغ شریک است در مالیت این صبغ به نسبت این اضافه قیمتی که پیدا کرده این صبغ، این را باید جواب بدهید، ‌ناقص است کلام آقای خوئی.

استاد: در مانحن‌فیه شرکت در مالیت عقلائی نیست چون مالک رنگ مستحق قیمت رنگ است

به نظر ما این شبهه جواب دارد. ما در بحث خیار غبن عقلائی می‌‌دانیم آن مبنای شرکت در مالیة العین را. ولی در مانحن‌فیه عقلائی نمی‌دانیم. چرا؟ برای این‌که مالک این رنگ غصبی مستحق قیمت این رنگ غصبی است، حقش هدر نمی‌شود که. عقلاء می‌‌گویند پول رنگ غصبی را به او بدهید. این لباس را ما با رنگ غصبی رنگ کردیم، ده هزار تومان شد بیست هزار تومان ولی آن رنگ ارزشش چقدر است؟ پنج هزار تومان، عقلاء می‌‌گویند آن پنج هزار تومان را بده یا اگر مثلی است آن رنگ برو مثل آن را تهیه کن به صاحب این رنگ بده. بیشتر از این مستحق نمی‌دانند. در بحث خیار غبن نمی‌توانستیم بگوییم مستحق اجرت است. اولا عقلائی نیست، ‌منِ بایع نگفتم مشتری برود این فلز را تبدیل به ظرف مسی بکند که من به او اجرت بدهم. وانگهی چه بسا در بعضی از فروض فعل او نیست، مثل گوسفندی در بیابان گشت لاغر بود شد چاق. اصلا مشتری کاری نکرد، ‌گوسفند لاغر شد چاق. به چه حجتی بدهیم به این مشتری. عقلاء می‌‌گویند شما وقتی این گوسفند را به این آقا فروختی درست است که مغبون بودی، ‌گوسفند یک ملیونی را فروختی به هشتصد هزار تومان ولی این گوسفند لاغر بود، ‌در ملک این آقای مشتری غابن چاق شد، ‌او هیچ حقی ندارد؟

[سؤال: ... جواب:] بیع غبن که باطل نیست. بر فرض غابن عالم به غبن باشد. وانگهی چرا فرض می‌‌کنید مشتری عالم به غبن بود، شاید او هم نمی‌دانست قیمت را.

پس مانحن‌فیه نمی‌شود قیاس بشود به بحث خیار غبن. این جواب شبهه است.

[سؤال: ... جواب:] شما عقلائی می‌‌دانید که اگر کسی برود خانه‌اش را با رنگ غصبی رنگ کند، برود از مغازه کسی رنگ بردارد بیاورد خانه‌اش را رنگ کند و خانه پنجاه ملیونی بشود شصت ملیون چون قبلش این خانه اینقدر سیاه بود و این‌ها، ‌مثل خانه ارواح بود، ‌رنگش که کردند زنده شد، پنجاه ملیون شد شصت ملیون مثلا. حالا چقدر رنگ مصرف کرده؟ یک ملیون. عقلائی می‌‌دانید که صاحب رنگ بیاید بگوید باید ده ملیون به من بدهید؟ خوش انصاف! شما آمدی این خانه پنجاه ملیون شده شصت ملیون، اما قیمت رنگ شما یک ملیون است، شما بیاید ده ملیون از من [بگیری و حال این‌که] قیمت رنگت که گران شده، ‌یک ملیون است.

پس اینجا ما وجهی ندارد بگوییم مالک رنگ شریک است در این خانه به نسبت اضافه قیمتی که این خانه پیدا کرده و لو رنگ غصبی باشد.

این مطلب اول.

اشکال بیان اول مرحوم خوئی: رنگ چایی غصبی قابل ارجاع به مالک نیست و لذا خوردنش اشکال ندارد مانند کسی که در اثناء وضوء متوجه غصبی بودن آب می‌شود

مطلب دوم این است که آقای خوئی این‌که فرمود که چای اگر غصبی باشد بریزند در آب جوش، این چایی‌های کیسه‌ای، نمی‌شود این را خورد، این واضح نیست. چرا نمی‌شود خورد؟

[سؤال: ... جواب:] آن هم جرم ندارد، ‌آن هم رنگ است.

یا آن مثالی که زدند که روغن را غصب می‌‌کند می‌‌ریزد روی برنج، گفتند نمی‌شود این برنج را خورد، ‌چرا نمی‌شود خورد؟ دقت کنید! اصلا فرض کنید من اشتباه کردم، ‌مثال واضح بخواهم بزنم، ‌من اشتباه کردم فکر کردم روغن خودم است یک قاشق برداشتم ریختم روی برنج بعد که خواستم برنج را بخورم بو کردم دیدم این روغن ما همچون بوی خوشی نداشت، این از آن روغن رفیق‌مان اشتباهی برداشتیم که اهل ذوق است، روغن‌های درجه یک می‌‌آورد، اشتباه کردیم. حالا این‌جور حساب کنید که کینه این غاصب‌ها در دل‌هایتان منشأ اظهار نظرتان نشود. خب آقا! چه اشکالی دارد؟ عرفا این روغن قابل ارجاع به مالکش دیگه نیست.

یک مطلبی آقای خوئی در بحث وضوء دارد. اگر کسی اشتباها با آب غصبی وضوء بگیرد، دست چپش را که شست متوجه شد آب، غصبی است، بحث کردند فقهاء که این می‌‌تواند مسح بکشد و ادامه بدهد وضوء را یا نه؟ اختلاف دارند علماء. صاحب عروه فرموده چه اشکالی دارد؟ عرفا این آب تالف است. همین بیانی که اینجا هم دارد که می‌‌گوید عرفا این رنگ تالف است. علماء حاشیه‌های مختلفی زدند. امام قدس سره فرموده که به نظر من حرام است این مسح بکشد با این آب ولی اگر مسح بکشد وضوئش را کامل کند صحیح است. می‌‌گویند چرا؟‌ ایشان می‌‌گوید که آخه این‌که با آب غصبی وضوء باطل است دلیل که ندارد که، خودمانیم، ‌دلیلش اجماع است‌، اینجا هم اجماع نیست بگذارید فتوی بدهیم که صحیح است اما در عین حال مسح به این رطوبتی که در اعضاء وضوئش است غصب محرم است. این یک بیان.

یک بیان، ‌آقای خوئی دارد. بیان آقای خوئی این است که آقا! عرفا این قطرات آب در دست چون قابل ارجاع به مالک نیست، ‌مالک این آب می‌‌توانم این قطرات را به او برگردانم؟ یک رطوبت در دست چطوری برگردانم به صاحبش؟ چون قابل ارجاع به مالکش نیست، ‌عرف می‌‌گوید دیگه این ملک آن صاحبش هم نیست. چیزی که قابل ارجاع به مالک نیست، ‌عرفا ملک آن مالک هم نیست. یک وقت قابل ارجاع است مثلا کوزه مردم را شکانده، ‌آن کوزه شکانده‌ها قابل ارجاع به مالک است، هنوز هم ملک مالک است. بر خلاف صاحب عروه که می‌‌گوید دیگه ملک مالک نیست، از ملک مالک خارج می‌‌شود. آقای خوئی می‌‌گوید آنجا قابل ارجاع است، کوزه شکسته‌ها را بر می‌‌گردانند به مالک. اما جایی که بقایای یک مال تلف شده قابل ارجاع به مالک نیست، عرفا اعتبار ملکیت نمی‌کند. وقتی اعتبار ملکیت نکرد پس چرا حرام است؟ چرا حرام است با این رطوبت مسح کند؟ چرا حرام است آن برنج را بخورد؟ آن روغن در برنج که قابل ارجاع به مالک نیست.

تامل بفرمایید بقیه مطالب ان شاء الله روز شنبه، ‌فردا بحث محرمات فی الشریعة را مطرح می‌‌کنیم. حالا ان شاء الله فردا عنوانش را عرض می‌‌کنیم.